



ادبیات کودک ایران در میانه راه حرفه‌ای شدن

مهدی جوانی

چکیده

در این یادداشت مختصر، به چند محور می‌پردازم:
 - اگر بخواهیم مشکلات کنونی ادبیات کودک ایران را در یک تعبیر جمع و جور خلاصه کنیم، به «حرفه‌ای نبودن» می‌رسیم.
 - این ادبیات، در خوش‌بینانه‌ترین داوری، هویتی «نیمه‌حرفه‌ای» دارد.
 - حرفه‌ای شدن یعنی چه و چه جوهری دارد؟
 - موانع حرفه‌ای شدن چیست؟

همان‌طور که پیش‌تر هم در چند مقاله و یادداشت آورده‌ام، گمان می‌کنم اگر بخواهم تمام مشکلات و موانع دیروز و امروز ادبیات کودک ایران را در یک نقطه خلاصه کنم، آن نقطه «حرفه‌ای نبودن» است. اما اگر بخواهم راه‌های رفته و کارهای انجام شده را در نظر بگیرم و دقیق‌تر داوری کنم، می‌توانم بگویم که امروز ادبیات کودک ایران «نیمه حرفه‌ای» است.

پیدااست که منظور از حرفه‌ای شدن، تنها توجه به یک وجه از وجوه گوناگون مانند وجه اقتصادی و درآمدزایی نیست، بلکه منظور از حرفه‌ای شدن، رسیدن به سازمان و نظامی حرفه‌ای است که:

- هدفدار و منظم باشد.
- برای رسیدن به هدف، ابزارها و عناصر لازم را در اختیار داشته باشد.
- این ابزارها و عناصر، برای برآوردن هدف‌ها، با یکدیگر تعامل و همکاری ارگانیک داشته باشند.
- در ایران سه رکن مهم نویسنده، دولت و مردم، هیچ‌یک وظایف خود را به شکل درست و کامل انجام نداده و بین آن‌ها رابطه‌ای مبتنی بر اعتماد و همکاری متقابل، آن‌گونه که انتظار می‌رفته، برقرار نبوده است.
- از این رو، به نظامی حرفه‌ای نرسیده‌ایم. می‌خواهم این مشکل اصلی را به زیرشاخه‌هایی تقسیم کنم و مهم‌ترین محورهایش را بشمارم. اما پیش از آن،

تعلیم و تربیتی می‌پذیرند. ما در ایران، دوره‌هایی را از سر گذرانده‌ایم که ادبیات کودک، توسط متخصصان تعلیم و تربیت تولید شده و یا سنگری برای مبارزه سیاسیون در دوره اختناق شده است. اما دیگر سال‌هاست که این گونه ادبی در ایران به استقلال رسیده و رسمیت یافته است. دیرزمانی است که نویسندگان و شاعران و اخیراً منتقدانی ظهور کرده‌اند که تنها دغدغه آنان نوشتن، سرودن و یا نقد کردن در این حوزه است.

درآمدزا نبودن

مردم ایران اهل مطالعه نیستند و به قول محسن مخملباف، ما «ملت گوش» هستیم. گرچه اقبال مردم به مطالعه در سال‌های اخیر بیشتر شده است، هنوز آن قدر نیست که فروش کتاب‌ها را تضمین کند. به همین علت، نوشتن در ایران نمی‌تواند شغلی درآمدزا باشد، بلکه بیش‌تر فعالیتی حاشیه‌ای - اگرچه از سر عشق و فداکاری - است. یکی از عوارض درآمدزا نبودن نویسندگی و اهل مطالعه نبودن مردم، رویکرد به کتاب‌های سبک و بازاری است و عارضه دیگر، ژورنالیستی شدن آثار و سرانجام، دست زدن ناشیانه و سوجویانه به ترجمه‌های ضعیف، اما بازارپسند است.

دولت‌محوری

درآمدزا نبودن نویسندگی، بر وابستگی به دولت نیز تأثیر فزاینده می‌گذارد. از دیگر عواملی که به دولت‌محوری دامن می‌زند، به تفکر سنتی «نظارت از بالا به پایین» و فقدان مردم‌سالاری است که خود به خود، تبعاتی هم‌چون سانسور را نیز در پی دارد؛ گرچه در عمل سانسور در فضای ادبیات کودک ایران، به علت ارتباط اندک این‌گونه ادبی با مقولات سیاسی و همچنین به علت تعدد مراکز تصمیم‌گیری - که این بار به نفع ادبیات شده! - حضور و تأثیری جدی و تعیین‌کننده نداشته است. عارضه دیگری که دولت‌سالاری در پی دارد،

یادآور می‌شوم که بعضی از مشکلات، اختصاص به ایران ندارد و کم و بیش در کشورهای دیگر هم جاری است. دیگر این که بعضی از مشکلات، هنوز به قوت پیش باقی است و بعضی دیگر رو به بهبودی دارد.

شکاف بین نسل‌ها

ابتدا باید توجه کنیم که «تفاوت بین دو نسل»، غیر از «شکاف بین دو نسل» است. تفاوت بین دو نسل، مشکل به حساب نمی‌آید؛ زیرا از طبیعت و ذات زندگی بشر ناشی می‌شود. تفاوت بین دو نسل، نه تنها در زندگی و در ادبیات کودک مشکل درست نمی‌کند، بلکه لازمه رشد و حرکت است. لازم نیست اثبات کنیم که ادبیات کودک، در اصل ادبیاتی است که توسط نسل قدیم برای نسل جدید آفریده و یا تولید می‌شود، و گرنه ادبیاتی که توسط خود بچه‌ها تولید می‌شود، کم‌تر بر دیگر بچه‌ها تأثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، تفاوت بین دو نسل، لازمه انتقال یافته‌ها و تجربه‌ها از نسل قدیم به نسل جدید و به عکس، عامل یادآوری و احیای حس کودکی توسط نسل جدید برای نسل قدیم است؛ نسلی که در روزمرگی‌های مادی اسیر شده است. بدون تفاوت بین دو نسل، چنین تعاملی صورت نمی‌گیرد و نیاز متقابل دو نسل به یکدیگر برآورده نمی‌شود.

مشکل از جایی آغاز می‌شود که «تفاوت طبیعی و واجب» از حد معمول خود فراتر رود و به «شکاف غیرطبیعی و تخریبی» بدل شود. در چنین وضعیتی، نسل قبل، نسل جدید را ادامه خود نمی‌بیند و نسل جدید هم به این نتیجه می‌رسد که گذشته را نفی کند و همه چیز را از نو بسازد. در این شرایط نامتعادل، یا پدرسالاری حاکم می‌شود و یا فرزندسالاری. اگر پدرسالاری عارض شود، حتی اگر بزرگ‌ترها ادبیاتی برای بچه‌ها خلق کنند، این کار را با اهداف بزرگسالانه انجام می‌دهند و ادبیات کودک را هم‌چون جریانی مستقل نمی‌نگرند، بلکه آن را وسیله‌ای در جهت اهداف سیاسی و یا صرفاً

مطالعه کتاب‌هایی که نسل قبل برایش می‌نویسد و یا به او معرفی می‌کند، گریزان کرده است.

با این همه، امروز توجه افکار عمومی و بعضی از عناصر دستگاه‌های دولتی که اهل اندیشه و دورنگری هستند، بیش از گذشته به کاستن از دولت‌سالاری، رفع موانع تشکیل نهادهای مدنی، سپردن امور به مردم، تغییر بنیادین آموزش و پرورش و نیز تدوین قانون نشر کتاب، با رویکرد به حذف ممیزی، معطوف شده است.

فقدان تشکله‌ها

از عوارض دولت‌محوری، یکی هم فقدان تشکله‌های مدنی است. خوشبختانه در دوره جدید، عواملی مانند فضای مساعد اجتماعی و رسیدن افکار عمومی به ضرورت مشارکت مردم و حرکت گروهی و منظم، موجب رشد تشکله‌های مدنی در بسیاری از عرصه‌ها و از جمله در عرصه ادبیات کودک و نوجوان شده است. شکل‌گیری انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، خانه ترجمه برای کودکان و نوجوانان مؤسسه پژوهشی کودکان دنیا، مؤسسه مادران امروز و انجمن قلم ایران نمونه‌هایی از حرکت‌های جدی در این زمینه به شمار می‌روند.

تجربی و ژورنالیستی بودن

ادبیات کودک ما بیش‌تر تجربی و ژورنالیستی بوده است؛ یعنی چندان به پشتوانه‌های تئوریک ادبی، نقد ادبی و علوم انسانی و یا پختگی و تجربه نویسندگان از زندگی تکیه نکرده است.

یکی از ریشه‌های بروز چنین عارضه‌ای را می‌توان در این پندار نادرست جست‌وجو کرد که خلاقیت ادبی را نمی‌توان با آموزش تعالی بخشید. بله، البته خلاقیت را نمی‌توان با آموزش و مطالعه «به وجود آورد»، اما می‌توان با آموزش و مطالعه، آن را تا حدی «ارتقا بخشید». مشکل‌دیگر این است که

«تک‌صدایی» شدن ادبیات کودک است. باز به دلیل تغییر نظام سیاسی از سلطنتی به جمهوری و مشارکت بیش‌تر — گرچه ناکافی — مردم ایران در تعیین سرنوشت خود، ناشران، نهادها و نشریاتی غیردولتی ظهور کرده که ادبیات کودک را تا حدی از حالت تک‌صدایی بیرون آورده‌اند. اما هر چه هست، دولت‌محوری، ادبیات کودک ما را از شکل‌مطلوب‌خود دور ساخته است. دولت‌مردان ما بیش از آن که به کارهای زیربنایی توجه کنند، به کارهای تبلیغی و پر سر و صدایی دل می‌دهند که در کوتاه‌مدت به نتیجه برسد. مثلاً در برنامه‌های پنج ساله‌ای که در ایران تنظیم می‌شود، نقش فرهنگ و هنر ضعیف است. به عنوان نمونه، برنامه‌های درازمدت و استراتژیک برای ترویج کتابخوانی تدوین نشده است.

ناشران دولتی با صرف سرمایه‌های هنگفت، اما عملکرد ضعیف، به صنعت نشر لطمه زده‌اند و بیش از آن که بسترسازی کنند، رقیب نشر خصوصی شده‌اند.

نقطه دیگری که بحران ناشی از دولت‌محوری به‌شمار می‌آید، نظام خلاقیت‌کش و حافظه‌محور آموزش و پرورش است که یادگیری در آن، بیش‌تر یادگیری غیرفعال (Passive Learning) و معلم‌مدار است تا یادگیری فعال (Active Learning) و دانش‌آموز‌مدار. این نظام آموزشی، به جای ایجاد روحیه تحقیق در دانش‌آموز و معرفی منابع علمی متنوع به او، به یک کتاب درسی واحد بسنده کرده است و از دانش‌آموز نیز بیش‌تر حفظ کردن می‌خواهد تا افزایش قدرت تفکر. پیداست که در چنین نظامی، دانش‌آموز نیازی به مطالعه غیردرسی حس نمی‌کند. از این رو، نوشتن کتاب برای بچه‌ها نیز تا حدی موضوعیت خود را از دست خواهد داد. هم‌چنین، رویکرد به اندرز مستقیم و امر و نهی خشک به دانش‌آموزان، سبب بی‌اعتمادی آن‌ها به نسل قبل شده و آنان را از

دهند و اصطلاحاً به «خورد ادبیات» بروند.

حضور ضعیف در عرصه‌های جهانی

حضور ادبیات کودک ایران در نمایشگاه‌ها و چهارراه‌های دادوستد فرهنگی و تجاری دنیا ضعیف بوده است.

ما به ویژه پس از انقلاب اسلامی ایران (سال ۵۷)، به علت بازگشت به خود و اتکا به توانایی‌های مردمی که دستاوردی مهم است، در عین حال اندکی در لاک خود فرو رفته و از دادوستد فرهنگی یا دنیا خودداری ورزیده‌ایم. ریشه چنین پرهیزی را باید در پدیده استعمار و بدبینی تاریخی ملت ایران نسبت به بیگانگان نیز جست‌وجو کرد. در عین حال، باید گفت که این پرهیز و گریز، از موضع فعال صورت نگرفته است.

علت دیگر، محدودیت جغرافیایی زبان فارسی است که به خلاف سینما و تصویرگری، برای معرفی شدن به دنیا، نیاز به ترجمه دارد و پیداست که آثار ادبی با شدت و ضعف متفاوت، در اثر ترجمه افت می‌کنند. البته، پیداست که انصاف نیست کاستی‌های خود و آثارمان را یک‌سره به گردن محدودیت زبان فارسی بیندازیم!

علت بعدی را می‌توان در کوتاهی مراکز مسئول (دولتی و یا غیردولتی) دانست که یا ادبیات کودک ایران را به دیگر ملت‌ها معرفی نکرده‌اند و یا در معرفی آثار دچار گروه‌گرایی و تنگ‌نظری شده و مصالح ملی را در نظر نگرفته‌اند. افراط و تفریط در برقراری مناسبات با جوامع دیگر، به ویژه جوامع غربی نیز موجب شده که افکار عمومی، به جای غریب‌پژوهی و شناخت درست غرب، یا به سوی غریب‌زدگی گرایش پیدا کند و یا غریب‌ستیزی. غریب‌زدگی موجب شده که ادبیات کودک ما مصرف‌کننده و پر ترجمه شود و متقابلاً غریب‌ستیزی سبب گشته است که بی‌دلیل از دنیا فاصله بگیریم و ریشه تمام نابه‌سامانی‌ها و

جمعی از نویسندگان کودک و نوجوان، به این علت قدم در این عرصه نهاده‌اند که از نوشتن برای بزرگ‌ترها ناتوان بوده و یا احساس ناتوانی کرده‌اند.

افت و خیزهای نقد و پژوهش

ضعف عمومی نقد و پژوهش در ایران، سابقه تاریخی دارد و از عوامل متعددی ریشه می‌گیرد که در نوشته‌های دیگری به آن‌ها پرداخته شده است. اما یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های رشد ادبیات کودک در دوره جدید، رواج نسبی نقد و پژوهش است. منتقدان جدیدی ظهور کرده‌اند که اشتغال اصلی و تخصصی آن‌ها نقد ادبیات کودک است. به خلاف گذشته نقدنویسی، عملی ذوقی، اتفاقی و پراکنده نیست که توسط داستان‌نویسان یا شاعران صورت گیرد، بلکه به حرکتی تدریجاً تخصصی تبدیل شده است. در این برهه، نشریاتی همچون فصلنامه «پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان»، از سال ۱۳۷۴ شکل گرفته که تاکنون ۳۵ شماره از آن منتشر شده است. همچنین، ماهنامه نقد و اطلاع‌رسانی «کتاب ماه کودک و نوجوان»، از سال ۱۳۷۶ منتشر شده و تا شماره ۷۲ پیش آمده است. نشریه‌های تئوریک دیگری با نام «گلباتک» و «پویش» و اخیراً «روشنان پژوهش» از سوی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتشر شده که البته انتشار آن‌ها منظم نیست.

در زمینه پژوهش نیز کسانی به میدان آمده‌اند که پژوهش، دلمشغولی اصلی آنان است و آثاری همچون «روش‌شناسی نقد ادبیات کودکان و نوجوانان»، «فانتری در ادبیات کودکان»، مجموعه چند جلدی «تاریخ ادبیات کودکان»، ترجمه اثر مرجع «از روزن چشم کودک»، «معصومیت و تجربه»، «شعر در حاشیه»، «سیاست‌گذاری دهه هشتاد برای ادبیات کودک» و... را به انتشار رسانده‌اند.

با این همه، به زمان زیادی نیاز است تا نقدها و پژوهش‌ها نقش خود را در بهبود ادبیات نشان

مشکلات را یکسره در غرب جست‌وجو کنیم. در نتیجه، نه غرب را درست شناخته‌ایم و نه خودمان را درست به آنان معرفی کرده‌ایم.

عضو نبودن ایران در کنوانسیون کپی‌رایت هم علت دیگری است برای اختلال ارتباطی بین ما و مؤسسات انتشاراتی دنیا. البته، قابل ذکر است که عضو نبودن ما و بعضی کشورهای دیگر، ریشه اخلاقی ندارد؛ یعنی بسیاری از ناشران یا مترجمان نمی‌خواهند از پرداخت حق ناشران خارجی شانه خالی کنند، بلکه نرخ دلار و ریال از نظر برابری، آن قدر با هم فاصله دارد که ناشر ایرانی در عمل، توان پرداخت حق ناشر و نویسنده خارجی را ندارد. البته، تمهیداتی صورت گرفته که از پیوستن ایران به کپی‌رایت، در آینده نزدیک خبر می‌دهد. عضویت ایران در پیمان کپی‌رایت، با همه مشکلاتش، از جمله ترجمه نشدن آثار برجسته جهان در ایران، باز هم به صلاح است و عرصه‌های جدیدی را به روی ما می‌گشاید. نکته مهم درباره کپی‌رایت، این است که ناشران خارجی هم به این دلیل که آدم‌های فرهیخته و فرهنگ‌دوست جوامع خود به شمار می‌روند، وقتی شرایط اقتصادی ناشر ایرانی را درک کنند، هنگام دادوستد کتاب با ناشران ایران، حاضرند به سود کم‌تر قناعت کنند تا کتاب‌شان به تریبون‌های فرهنگی کشوری دیگر راه بگشاید. آن‌ها می‌دانند که اگر به سود کم قناعت نکنند، نه کتاب‌شان از نظر فرهنگی توسعه خواهد یافت و نه همان سود کم‌تر را به دست خواهند آورد. به عنوان نمونه، چند سال پیش در ایران، با اجازه مکتوب ناشری آمریکایی، به نام «Creative Co»، کتابی ترجمه و منتشر شد. ناشر آمریکایی، به عنوان حق امتیاز چاپ کتابش در ایران، مبلغی متناسب با توان ناشر ایرانی دریافت کرد و حتی به کم‌تر از آن نیز رضایت داد. با این همه، پیداست که نباید مشکل عضو نبودن در کپی‌رایت را بیش از حد بزرگ کرد. تا زمان پیوستن ایران به کپی‌رایت، راه‌های مسالمت‌آمیز دیگری هم

برای عقد قرارداد با ناشران خارجی وجود دارد. آخرین نکته امیدوارکننده در موضوع ارتباط با ناشران دنیا، این است که ادبیات معاصر کودک و نوجوان ما، ظرفیت و قابلیت مطرح شدن در دنیا را دارد. در حالی که پیش‌تر تصور می‌شد آن‌چه مورد توجه ناشران و خوانندگان خارجی قرار خواهد گرفت، تنها ادبیات کهن و کلاسیک ایران است. اخیراً آثار نویسندگانی هم چون هوشنگ مرادی‌کرمانی و محمدرضا بایرامی، در کشورهایی مانند آلمان، سوئد و... ترجمه شده و جوایزی هم گرفته است. تردید ندارم که بضاعت و توانایی ادبیات کودک ایران، بیش از این‌هاست. از بین تعداد قابل توجهی از آثار پس از انقلاب مشروطه در حوزه ادبیات کودک و همچنین حدود ۱۸/۰۰۰ عنوان کتابی که ظرف دو دهه پس از انقلاب اسلامی در ایران منتشر شده است، نمونه‌های درخشانی داریم که فراتر از ضرورت‌های مقید به مکان و زمان و شرایط اجتماعی، از ارزش‌های ادبی قابل اعتنایی برای مخاطب قرار دادن کودکان و نوجوانان دنیا برخوردارند. تنها باید برنامه‌ریزی کرد و کمر همت بست و بسا زودن غبار زمان، آثار مظلوم و فراموش‌شده ادبیات کودک ایران را از نو زنده کرد.

سخن آخر

نمی‌توانم ادعا کنم که کاستی‌ها یا پیشرفت‌هایی که در این یادداشت کوتاه ترسیم کردم، تصویر کاملی از وضعیت ادبیات کودک ایران است. در هر صورت، بعضی از مشکلات، علتی برای بروز مشکل یا مشکلات دیگر هستند، اما علتی که در این‌جا حاکم است، علیتی سیستمی، متقابل و پیچیده است و نه علیتی خطی و ساده. در خاتمه، اگر بخواهم به عنوان نتیجه‌گیری، عبارتی انتخاب کنم، خواهم گفت: برای ارتقای ادبیات کودک ایران، راهی به جز حرفه‌ای شدن وجود ندارد و ما در میانه این راه دشوار هستیم.